

نامه‌نگاری دو دوست

شیخ رئیس ابوالحسین میرزا و سید برهان الدین بلخی

دکتر یوسف اوز*

چکیده

ابوالحسین میرزا، مشهور به شیخ رئیس (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶ ه. ق.)، از شاهزادگان دوره قاجار و نواده فتحعلیشاه قاجار، از ادبای دوره مذکور و یکی از چهره‌های سیاسی عهد مشروطیت است. او به کشورهای بسیاری مانند مصر، هندوستان و ترکیه مسافرت داشته و در این سفرها دوستانی پیدا کرده و با آنها مکاتبه نموده است، که یکی از آنها سید محمد برهان الدین بلخی (۱۸۴۹ - ۱۹۳۰ م) از شعرای ترک و پارسی زبان افغانستان است. وی در استانبول با شیخ رئیس قاجار، باب مراد و آشنایی گشوده و هنگام برگشت شیخ رئیس به ایران، میان این دو شخصیت، مکاتباتی صورت گرفته است، که در گفتار حاضر، به نقل این نامه‌ها پرداخته شده. نامه‌ها منقول است از یک مجموعه خطی به نام دفتر قیودات که به شماره ۷۵۶ در کتابخانه مرکز بررسی‌های سلجوقی دانشگاه سلجوق، محفوظ است.

ابوالحسین میرزا معروف به شیخ رئیس، فرزند شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه (ف. ۱۲۶۴ ه. ق.) و نواده فتحعلی شاه قاجار (ف. ۱۲۵۰ ه. ق.) است. او در

* عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه سلجوق در قونیه، گروه زبان و ادبیات فارسی.

سال ۱۲۶۴ هـ. ق در تبریز به دنیا آمده و در سال ۱۳۳۶ هـ. ق فوت کرده است.
 شیخ رئیس که هم خطیب و ادیب دوره قاجار است و هم یکی از چهره‌های سیاسی عهد مشروطیت به شمار می‌رود، به صف آزادی خواهان پیوسته و در دوره دوم مجلس به عنوان نماینده مازندران وارد مجلس شده است. او در شعر «حیرت» تخلص می‌کرد. بنا به گفته حسین دانش در وادی غزل حافظ شیرازی شعر سروده و بر بعضی از غزلهای حافظ تخمیس نوشته است.^۱ دیوان اشعارش و دیگر تألیفات او چون اتحاد الاسلام و کتاب الابرار به چاپ رسیده است.^۲

شیخ رئیس مدتی به کشورهایمانند مصر و هندوستان و عثمانی سیاحت کرده با دوست و آشنایانی مکاتبه داشته است یکی از دوستان او سید محمد برهان الدین قلیچ الحسینی البلخی است.

برهان الدین بلخی چهارمین فرزند شیخ سید سلیمان مؤلف کتاب عربی العبارة ینابیع الموده است. نسب پدرش سید سلیمان که روی کتاب مزبور نام کاملش شیخ سید سلیمان بن سید ابراهیم خواجه کلان الحسینی البلخی القندوزی مقید گشته به برهان الدین قلیچ خان صاحب کتاب المفتاح می‌رسد. برهان الدین قلیچ خان صاحب کتاب المفتاح است و هم مروی است که صاحب تخت و تاج بوده و مدتی در قندوز و بدخشان حکومت داشته است.

سلیمان بلخی در سال ۱۲۲۰ هـ. ق در قریه خانقاه چال تابع شهر قندوز بلخ به دنیا آمده است. ابتدا در بخارا تحصیل علم کرده و بعد مدتی به تدریس پرداخت. در سال ۱۲۵۹ هـ. ق به هندوستان رفته و سه سال در دهلی بسر برده است. شیخ سلیمان در نزد عشایر و قبایل بلخ و قندوز و بدخشان عالیجاهی داشته است. حکمداران بلاد مزبور چون مراد اتالیق خان غازی و محمد سعید خان و محمد افضل خان بر او احترام ورزیده‌اند. شیخ سلیمان در سال ۱۲۶۹ هـ. ق. به منظور حج املاک و اموال خود را وقف کرده و به همراهی خانواده‌اش و چندین کنیز و غلام و حدود سیصد نفر مرید و مریده‌اش ترک دار و دیار گفته است. وقتی که قافله در بغداد بود سفر حج تأخیر شده و قافله سوی استانبول به راه افتاده است. سید سلیمان و همراهانش در قونیه به مدت چهار سال اقامت گزیده‌اند. قافله در سال ۱۲۷۸ هـ. ق. که در تخت سلطنت سلطان عبدسفر العزیز خان می‌نشست به استانبول رسید.

سید سلیمان در سال ۱۲۸۴ هـ. ق به مشیخت درگاه شیخ مراد البخاری النقشبندی

واقع در سمت ایوب سلطان استانبول نصب شد. در درگاه مذکور طول ده سال پست‌نشینی کرده است. او در همین مدت چهار کتاب عربی العباره به نامهای: اجمع الفوائد و مشرق الاکوان و غبطة الامان و ینابیع الموده تألیف کرد. از این چهار کتاب ینابیع الموده به همت میرزا مهدی آقای بوشهری که عنون ملک التجار داشت دوبار به چاپ رسیده است.^۳

شیخ سید سلیمان بلخی در تاریخ ۶ شعبان ۱۲۹۴ ه. ق روز پنجشنبه عازم گلشن سرای جاودان شد. او با اشخاص هم عهد خود از کشورهای دیگر چون محمد تقی طباطبائی اصفهانی و محمد افضل خان مکاتبه داشته است. چند نمونه از این نامه‌های تاریخی در کتابخانه مرکز بررسی‌های سلجوقی دانشگاه سلجوق و کتابخانه عبدالباقی گول‌پینارلی در درگاه مولانا محفوظ است.

سید محمد برهان الدین، فرزند شیخ سید سلیمان، در سال ۱۲۶۵ ه. ق / ۱۸۴۹ م. در قندوز از توابع بلخ به دنیا آمد. بعد از تحصیل علم از پدرش سالها با ادبیات ترک و جغتایی و فارسی مشغول شد و با هر سه زبان شعر سرود. در نظم بیشتر به غزل و رباعی و مثنوی توجه نمود و بر اشعار شاعران ترک و فارسی زبان تخمیس هم نوشت. او در طول عمر فقط شعر خواند و نوشت و برای کسب معیشت با کاری یا وظیفه‌ای سرگرم نشد. با حقوق اندکی که برای پدرش تخصیص شده بود بسنده کرد. در هر مجلسی که حضور داشت سخنی به زبان نیاورده تنها شعر گفته است. حتی برای آشنایانش که درکوچه بر می‌خورد، بعد از سلام به جای احوال پرسی انشاد شعر می‌کرد. بدین سبب به «شعر سیار» ملقب گشته است.

برهان الدین با شیخ رئیس و میرزا محسن‌خان [= مشیرالدوله بعد] از سفرای قدیم ایران در استانبول و جمال الدین اسدآبادی آشنا و دوست بود. او جمال الدین اسدآبادی را استاد خود دانسته و پروانه شیدای محفل و یکی از سه رفیق وفادار او بوده است.

برهان الدین بلخی در تاریخ ۳/۴/۱۹۳۰ م. در هگبلی آطه فوت کرد و در قبرستان آنجا مدفون شد.^۴

اشعار و نوشته‌های ترکی و جغتایی و فارسی سید برهان‌الدین به دست و خط پسرش محمد موسی به صورت دفتر جمع آوری شده است. فقط یک دفتر از آنها که نام دفتر قیودات دارد در زیر معرفی شده است.

دفتر قیودات: در کتابخانه مرکز بررسی‌های سلجوقی دانشگاه سلجوق به شماره Y56 نگهداری می‌شود. در این دفتر که شامل یک تحمید فارسی و نود و هشت نامه فارسی و ترکی است صورت نامه‌های رسیده و ارسال شده آمده است. گرد آورنده محمد موسی و با خط تعلیق او بی‌جلد ۱۵۰ ص. دارای متن و سطر مختلف. نامه‌های زیر از این دفتر نقل شده است.

نامه اول شیخ رئیس (ص ۳۶ - ۳۴)

یا برهان تعالی شأنه

همنشین با اتحاد است اینکه با برهان نشست
منت ایزد را که گشتم هم‌نشین اتحاد
من از آن روزی که گشتم یاروی از لطف حق
هم رفیق اتفایم هم قرین اتحاد
هر که بی برهان برای خویشتن دینی گرفت
نیست برهان را به گیتی غیر دین اتحاد
چون مزاج اهل دل صرفاً گرفت از اختلاف
چاره نبود خبیج از سرکنکبین اتحاد
گمان نفرمایند از همدستی و دستگاه اتحاد دور افتاده باشیم. با دوستان هندوستان پیوسته در شکر مکارم و نشر محامد ذات سامی التزام مخصوصی دارم و لحظه‌ای از تذکر روح و ریحان محاضرات دوستانه آن حضرت فارغ نتوانم بود. گوئی که در برابر چشم مصوری، احوال بنده به عون الهی و مدد روحانی اولیاء الله در اعلی درجه خوبی است. همانا به حکم دعوات قلبیه و جلوات غیبیه به آنجا منجذب شدیم له الحمد اسباب عزت و آسایش از هر مقوله فراهم است. شهر بمبی [= بمبئی] هم موقع غریبی دارد. جمیع کتاب ملل و نحل شهرستانی و دبستان المذاهب را در اینجا می‌توان دید و کسب اطلاعات مفیده کرد. به جناب دولت مآب اجل عالی حضرت پاشا^۵ زید اقباله و اصلح باله سلام عاشقانه مرا به بلاغ جمیل ابلاغ کنید. علم الله از مسافرت و مهاجرت از اسلامبول چیزی که مایه اسف بنده است همان دوری حضور انس ایشان است که عوض ندارد که «بسی گشتم تو را ثانی نبود»، حضرت جواد^۶ حرسه الله را دعا گویم و دیده بوس یعنی از دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زنم، به حضرت معالی منزلت جناب مستطاب

سید بزرگوار^۷ کشف الدجی بجماله عشق و ارادت مرا تحویل بدهید. در اینجا احباب و اصحاب ایشان غالباً با مخلص مراوده دارند و از مجاری امور ایشان استعمال می‌کنند و مذاکرات جمیله به میان می‌آید کفی علمه عن المقال. به موجب الزام دوستانه و تهیید جمیع لوازم علی العجاله پنج شش ماه دیگر در این حدود آزادی و حریت با صفای نیت و مشعر روحانیت قصد اقامه کرده‌ام. مکاتیب شما را مترصدم، فرزند گرامی حسام الدین دامن آن حضرت را می‌بوسد التماس توجه و دعا دارد.

۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱۳۱۱ شیخ الرئیس

روی ظرف: (دار السعاده) سیادتلو سماحتلو عطوفتلو پیرزاده آزاده حضرت سید برهان الدین البلخی دامت برکات وجوده ۸۶۴۲ بمبئی

نامه اول سیدبرهان الدین (ص ۳۶ - ۳۹)

هو

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد مرز جان ز خط مشکبار دوست چه خط صفوت اندود که نور دیده گریان مرا بیفزود و مانند نور سیاه فروغ چشم جهان شد و صیقل مرآت دل و جان، چه خط حیرت افزا و سرمایه سود و سودا که راغب مفهوم چون دُر مکنونش دل دانشمند و دانا است و طالب بکر مضمونش برهان بلخ و بخارا «در ضمیر ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس» اتحاد من و آن عالیجناب به اتحاد شمس و مولانا می‌ماند:

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت دل مشتاق محبت اشتمال من در میدان وجد انگیز و شوق آباد یاد و خیال حضرت تو خوش دورانی دارد و رقص و سماع بی پایان که هر صبح و مسا بانی حالت فزا یار و همدم است و با حرمخانه اسرار محرم و از لسان حال می‌گوید:

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است

چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است

آری در هر عصر شمس و مولانائی هست، محبوب و محبی هست، مرشد و مریدی هست، همیشه ابواب فیوضات و عنایات نامتناهی حضرت الهی مفتوح و مکشوف است:

عارف دوران بدی آن شمس مولانا ولی

صاحب برهان بود این شمس تبریزی ما

معلوم است که در ضمن سیر و سیاحت شمس تبریزی از نزد مولانا به شهر شهیر شام
رفت و حالا که شمس تبریز ما از نزد ما به خطه هند سعادت سرانجام رفت
جور شاه کامران گر بر گدائی رفت رفت

حقا که اگر در مجلس شمع فروزانی موجود است پروانه بی پروا پیدا است و اگر در
چمنی گل خندانی مشهود و خوشنمود است بلبل شیدا در آنجاست
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

از برای همین مطلب جلیل المآل و جمیل المفاد جناب اجل عالی چه در هجر و
حضور چه در سرّ و علن دم از اتحاد می‌زند و به نظم چون دُرّ ثمین اتحاد دیباچه خط
همایون را و دولت مقرون را تزئین فرموده‌اند که در نزد اولوالابصار از بس که قیمتمدار
است درج صحیفه افتخار می‌کنم که این است:

هر که بی برهان برای خویشتن دینی گرفت

نیست برهان را بگیتی غیر دین اتحاد

الحق این شاه بیت شیوا که ترجمان اسرار دل شیدا است و برهان بحث و مدعا حسن
این نظم از بیان مستغنی است.

بر فروغ خود نجوید کس دلیل

الحاصل نوید فرحت پدید عافیتمندی و آبرومندی حضرت شما موجب خرسندی و
سرمایه سربلندی ما شد، بالحصه حضرت حسام الدین جان^۱ که نور چشم جهان بین
ماست دعا می‌رسانم لله الحمد و المنه. احوالات این دعاگوی خالص الجنان و اخوان و
داعیزادگان از یمن و برکت دعای خیر آن عالی نشان در دایره امن و امان است و احوال
بهجت قرین یوسف رضا پاشا یسره الله مایریده و مایشا در کمال خوبی است که حالا از
قید قمیسیون [= کمیسیون] مهاجرین ملغا بالمره وارستند به شاهد نازنین امل آزاده سر
بپیوستند و به معاش مستوفای منصب پیشین اکتفا فرموده‌اند. وقتا که سلام و پیام عالی
را به مشارالیه به بلاغ جمیل که مأمور بودم ابلاغ نمودم سرود تازه و حبور بی‌اندازه در
دل ایشان حاصل شد ولیکن دیدم که تشنه زلال خامه خوشخرام جناب عالی هستند و
مشتاق خط مشکین فام سامی، بالفور نامه شریف وفا سرانجام را نشان دادم. آنقدر

ممنون شدند بیانش از حد امکان بیرون است و فرمود اشتیاقی که به آن ستوده خصال دارم در سر حد کمال است سلام و پیام دوستانه مرا به خوبترین وجهی بنویسید. گفتم به چشم، و سراپا دستخط مبارک و محبت عنوان عالی شما را مطالعه فرمودند و استحسان فراوان نمودند و به بیان خاص کرامت اختصاص آن عالیجناب انگشت بر دهان شدند و حیران، و قدوم مسعدت ملزوم برادر عالی گوهر محمد جواد بگ والا ضمیر را تبشیر می‌کنم بر دل و جان داد سرود زیاد. مولد مسعود علی السداد زاد الله عمرهما و اقبالهما

تو گویی مظهر نور علی نور بشد پشای ممدوح الخصایل
علی الخصوص بحضور لامع النور آن سید^۹ حمید الخصال و محبوب القلوب که فی الحقیقه جمال جان افروزی دادند و حسن دل آرائی سلام عالی را رسانیدم، بسیار محظوظ شدند و فرمود از طرف ما هم به آنجناب سلامی بنویس. گفتم: پس از سلام حرف دیگر دارید؟ گفتند: بلی دارم. گفتم: آن چیست؟ فرمود: در مقارنت عزت و حرمت موهومی می‌بینم حضرت شیخ رئیس دلشادند، ولی از دولت و سعادت دائمی مطلب مقدس بسیار دور افتادند، اگر به وعده وفا بکنند بر وفق دلخواه ایشان ضامن حصول مقاصد ایشان خواهیم شد. امروز سید مشار الیه مقرب سلطان فریدون فراست و محبوب خاقان معدلت گستر مهر عز و اقبالش درخشان است و ماه شکوه و اجلالش تابان، شهنسوار طبعش یکه تاز است و شاهباز همتش بالا پرواز، مظهر توجه عال العال ظل الله است و محرم اسرار خاص الخاص پادشاه، بختش یار است و مؤنسنش شهریار اخوان الصفا^{۱۰} که همچو این داعی مهر آیین ثناگوی و مدحت خوان جناب عالی هستند سلام می‌رسانند و التماس دعا دارند و داعیزادگان^{۱۱} دست کرم پیوست جناب عالی را می‌بوسند و از دعوات کثیرالبرکات آن بزرگوار امیدوارند و امید واثق و ترقب صادق از آن خاور جهان فضل و هنر آن است که با فروغ و یرتوی دل مستمند ما را منور نمایند و مس وجود خاک آلود این درویش نیازمند را با نظر کیمیا اثر خویش نرم گردانند و گاه گاهی این مشتاق دیدار را بالتفاتنامه^{۱۲} [ی] بفرمایند و به سلام و پیامی سربلند. اگرچه تسوید ارقام ناتمام به تطویل انجامید و سیاق نیاز نامه به گستاخی کشید، اهل اشتیاق و دیوانه فراق را معذور باید داشت، اشتیاقی به قرب حضرتکم شرحها لایتم بالقلم زیاده چه نگارش یابد آفتاب سعادت و هدایت و ارشاد از مشرق فیض آباد طالع و لامع باد، بالنسب و آله الامجاد السلام علیکم.

دعاگوی کمترین محمد برهان الدین الحسینی البلخی

روی ظرف: من دارالسعادة الی بومبای

(بمنه تعالی)

حالا این رقیمة الدعاء به مطالعه ساطعه زبده النجباء الکاملین و قدوة العلماء المحققین و عمدة الفضلاء المدققین جامع الفضائل الجلیلة مستجمع الخصال الجمیلة شمس العلم و العرفان بحر الکمال و الاحسان علامة العصر فهامة الدهر برهان الطریقة ترجمان الحقیقة مربی الخاص و العام مرشد رشیدان نام جنید الزمان بایزید الدوران مروج الشریعة الغراء المحمدیة مؤیدالدين الحنیف الاحمدیة فخر العرفاء و ذخر الادباء استاذ الكل اعنى مولانا و من كل الوجوه اولینا الحاج شیخ رئیس ابو الحسن میرزا سلمه الله تعالی و ادام ایام عمره و شرفه الأعزّ الأعلى علی مشرف باد.

نامه دوم شیخ رئیس (ص ۴۱ - ۴۰)

هو المعز عظم سلطانه و غلب برهانه

وقتی در طی قصیده گفته بودم اکنون مناسبت مقصود آمد:

جهان زن دان و مرد حق در آن پیوسته زندانش

که یوسف را همی بردند از زندان به زندانش

ولولا أن رأى برهان ربه باز یوسف را

ز دام مکر برهانش خداوند به برهانش

رقیمه مودت شمیمه ساعد ارادت را تمیمه مرا از سجون شجون رهایی داد و به آسایش عالم کبریایی و آزادی دیار آشنایی راهنمایی کرد، از این قند پاریسی که به بنگاله آمد باز حدیث سرو و گل و لاله تازه شد مبادا خالیت شکر ز منقار که خط شیرینت خطه هندوستان و کام دوستان را شکرستان کرد:

تجلی لی المحبوب فی طیّ رقعة

هزار آفرین بر رشحه قلمت و جلوه کرمت که محرک سلسله اذواق شد و مسکن التهاب خاطر مشتاق آن عهدیت باد که:

از بام و در مرا هر دم پیام یار و خط دلبر آمد

علم الله تعالی امروز جناب سامی و آن محب عزیز گرامی را برهان دین اتحاد و سلطان آیین و داد می دانم یا لیت که بار دیگر آن محضر انس و صفا میسر شود و با آن حضرت در معنی و صورت همدست و همدستان باشیم و عشقیات اطوار و طیبیات افکار را بشنوم و خنده ها کنم:

تو مثال شادی و ما خنده‌ایم که نتیجه شادی فرخنده‌ایم
در ضمن گذارش مهر گذارش از سلامت مزاج جناب دولتمآب اجل عالی حضرت
پاشا^{۱۲} بشارت داده بودید زائد الوصف مسرور شدم و ازینکه بحمد الله تعالی از شجره
ثمره دولت دمیده و نور چشم دیگر از غیب نورسیده مزید شعف حاصل شد. جعل الله
کلمة باقیة و حفظة فی جنته واقیة سلام خالصانه مخلصانه مرا در موقع خصوصی تبلیغ
کنید از احوال شخصی بنده بخواهند در سایه توکل و سرمایه توکل
راهروگر صد هنر دارد توکل بایدهش

الحمد لله تعالی من جمیع الوجوه خوش می‌گذرد قدردانیها و مهربانیهای این میزبان
محترم و الاجناب^{۳۱} به طور خرق عادت است و همه روزه در زیادت از ییلاقات و
نزهتگاه مراجعت کرده‌ام در بمبی هستم عزیمت شرفیابی آستان قدسی علوی روحی
فداه و سایر روضات مبارکه علی مشرفیها آلف سلام در نظر است اگرچه سخت
ممانعت دارند به ملاحظه تقاهت فرزند حسام الدین حفظه الله چند یوم تعویق در
حرکت، انشاء الله تعالی در شهر جمادی عزم جزم است.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ الرئیس

نامه سوم شیخ الرئیس (ص ۴۲)

هو

آقای بزرگوار بنده ای در همه حال یار بنده
تفویض تو کرده‌ام دل خویش ای جبر تو اختیار بنده
غزلی در این ایام به مناسبتی مطرح مذاکره ظرفا شد. خاطر افسرده بنده هم به خیال
شما نشاطی آورد و بساطی گسترده مضامین هندی را با لطائف رندی بهم آمیخت و چند
شعری ساخت و پرداخت مستعجلانه نسخه خدمت شما تقدیم کردم، بشرط اینکه با
خط خوش بنویسید و برای تنشیط خاطر برهان زادگان^{۱۴} وسیلة التذکر باشد شاید که
سخن سنجی هم پیدا کنید که بخواند و بداند اخوان الصفا^{۵۱} را سلام برسانید و التماس
دعا کنید.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ الرئیس

هو العزيز تعالى برهانه

دانم آن شوخ پری روز چه رو می‌گیرد
مگر از چشم بدان روی نکو می‌گیرد
ماه اگر خواست که همروی تو گیرد خود را
من گرفتم تو رضا او بچه رو می‌گیرد
هر سحرگه که بکوش گذرد باد صبا
نکته‌ی عاریه زان غالیه بو می‌گیرد
آنکه در مدرسه ابریق کشیدی همه روز
دیدم امروز به میخانه سبو می‌گیرد
پیر ما گفت هنیئاً می بی‌غصه بنوش
لقمه وقف مخور زانکه گلو می‌گیرد
به نمازی که کند شیخ ریایی چه اثر
آنکه از خون دل خلق وضو می‌گیرد
مشکن از سنگ ملامت دل مردان خدا
تو مپندار که آینه رفو می‌گیرد
گفتم آن خال سیه گنج دهان تو گرفت
گفت هندو بچه [ای] سرّ مگو می‌گیرد
چنبر زلف بر افشان و دل ما بستان
فرصت باد که چوگان تو کو می‌گیرد
نشأه مستیم از سر بپرد چون دو سه جام
آن بت عربده خو مفسده جو می‌گیرد
خیز و مردانه ازین دنیی دون دست بشو
که هزاران چو تو این فاحشه شو می‌گیرد
نیست دلگیری رندان ز کم و بیش جهان
دل ما جلوه او جذبه هو می‌گیرد
تراوش خاطر عاجزانه محبت خزانه شیخ الرئیس در بمبی
۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲

نامه چهارم شیخ الرئيس مخصوص جمال الدين افغانی

به توسط محمد برهان الدين بلخی، (ص ۴۳)

بحضرت عظمت کامل المیل فی نشر الطریقه بل هم کمیل فی حدیث الحقیقه عرض کنید.

حسب الاراده محو الموهوم می‌کنم تا صحو المعلوم از طرف سامی چگونه ظهور کند و در کشف سبحات جلال و تابش اشعه جلوات جمال اشارتهای روحانی و بشارتهای پنهانی معنی اعنی الصباح عن المصباح را بر ما روشن نماید. عهد ما با تو نه عهدی که تغییر بیذیرد، العهد مسئول و الوفا مألول ربنا سمعنا و اطعنا مرحبا بسیدنا و مؤیدنا. ۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ الرئيس

روی ظرف: اسلامبول

به نظر محبت منظر جناب مستطاب معارف نصاب لطائف النسب سلیل الاقطاب و فخر الانجاب قره‌الین الموحیدین حضرت برهان الحسینی البلخی زاد شوقه و دامه ذوقه ملحوظ آید.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ بمبی ۸۶۴۲

مهر شیخ الرئيس ۱۲۸۰

شقه‌ای از نامه ارسال شده برای سید اشرف از واعظان ایران.

این پاره از طرف سید اشرف به دست برهان الدين بلخی سپرده شده است. (ص ۴۴) خدمت جناب آقای برهان الدين سلمه الله سابقاً چیزی عرض کردم منتظر جوابم فراموشش نشده‌اند و نمی‌شوند بدگمانی نداشته باشند آن هم در حق من.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

شیخ الرئيس

نامه دوم برهان الدين بلخی (ص ۴۵ - ۴۷)

عالیحضرت سامی منزلت رشادتمآب کمالات اکتساب مرشد روشن ضمیر مربی بی‌نظیر سالار نجبا سرخیل عرفا شهبسوار عرصه عرفان خاقان اقلیم بیان خسرو ملک سخن الملقب به میرزا ابوالحسن المتخلص به حیرت حضرت شیخ الرئيس حفظه الله الملك المتعال و زاد عمره العزیز و اجلاله العال

مرا هوای سحرگه پیام یار آورد نسیم بوی بهستی از آن دیار آورد
 غلام فصل بهارم که هر ورق ز گلش مرا بتازه پیامی ز روی یار آورد
 بصد زبان نتوان گفت شکر این نعمت اگرچه از پس صد ساله انتظار آورد
 باد صبا که مبشر درماندگان است و پیامبر دردمندان از برای تطیب خاطر محزون
 بیت الاحزان من غریب آمد و بوی دلجوی حبیب آورد، کزو دماغ دلم معنیر گشت و
 مشام جانم معطر، بعد از شکران فراوان بدو گفتم:

ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا

متعاقب آن بشارت عظمی علی رغم حاسد قاصد رهیما نامه مهر و وفا را به این
 عاشق مشتاق رسانید و بالمره را این گرفتار را از قید غم انفس و آفاق برهانید و مضمون
 چون در مکنون آن منکوش گوش من مدهوش شد، فروغ حسن عباراتش دیده مرا
 روشن کرد و فیض بخش نکاتش دل مرا گلشن نمود.

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرمت
 حقا که رشحات خامه معجز بیانت لذت آب حیات خضر نبی مکرم دارد و معجزات
 خط عبیر افشانت خاصیت ابن مریم از آن تشنه دلان بیابان هجران تسکین عطش کرد
 و اطفای آتش آب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد. طوطی خوش لهجه یعنی کلک
 شکر خای تو ابکار افکار پر تو بار آن جناب عالیمقدار که مانند لؤلؤی خوشاب قیمتدار
 است و نایاب از کمال التفات نامزد این طالب خانه بردوش و دریا خروش نموده‌اید.
 حال به صد جان طلبکار آن گهرم و به چار چشم منتظم لعل حیات بخش تو جایی که
 دم زند.

نبود مسیح راز خجالت مجال دم

توجهاتی که درباره این درویش دلریش دارید، تخمیساتش را که از قبیل ترهاتست
 توصیف فرموده‌اید:

دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی آری آری سخن عشق نشانی دارد
 خدا می داند که به آن بزرگوار ارادت تمام دارم و محبت ما لاکلام و دائم الاوقات
 بدعوات خیریه و اثنیه جمیله آن واجب الاحترامی مشغولی و مسئولی داریم و زمانی
 نمی‌گذرد بی یاد جناب عالی و آنی منقضى نمی‌گردد بی خیال فیض مآب سامی.

گر دورم از تو نقش توام در نظر بس است

دل پیش توست دولت من اینقدر بس است

و الحاصل عرض و نیاز مهجوران پرسوز و گداز آن است که این غریبان را گاه گاهی از گوشه خاطر مودت ذخایر محو و سهو نساخته به دعای سحری یاد آور باشند و از نظر کیمیا اثر کامور گردانند و دیگر اینکه به نور چشمان و دوستان طهران احترامات و تسلیمات ما را تبلیغ بفرمائید و داعیزادگان سید محمد موسی و سید سلیمان جلال الدین و سید احمد عیسی و دوستان قدیم استانبول دست کرم پیوست شما را بوسیده التماس دعا دارند و برادران گرامیان شیخ سید عبدالقادر و سید محمد بهاءالدین سلام فراوان می‌رسانند.

باقی جمالت آفتاب هر نظر باد ز خوبی روی خوبت خوبتر باد

فی ۱۲ جماد الاولی ۱۳۲۴ و فی ۲۰ حزیران سنه ۱۳۲۲ یوم الخمیس

دعاگوی مهر آیین

سید محمد برهان الدین الحسینی البلخی

نامه پنجم شیخ رئیس، (ص ۱۴۹)

مهر شیخ رئیس

۱۲ ربیع المولود ۱۳۲۴ طهران

حضرت معارف آیت محامد رایت سراپا هوش و درایت برهان الدین قلیح الحسینی البلخی دامت برکاته کلک مشکین یادی از این مسکین کرده و خاطر پریشان را وسیله تسکین فرستاده

گل ما عزم بوستان کردی عجباً یاد دوستان کردی

متذکر روزگار وصل و عوالم انسی شدم

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

علم الله تشنه دیدار و مستسقی آن اشعار آیدار و افکار تابدار هستم و بنشاء همین

آرزو مستم، تخمیسات بدیعه با تجنیسات منیعه در محفل ادبا و فضلا مطرح مذاکره شد

و محرک اشواق اولی الاذواق آمد هر کو شنید گفتا لله در قائل اگر فرصتی بدست آید از

خیالات جدیده و مقالات مفیده خودم که نتیجه خاطر عاجزانه و از ذخائر این خزانه

تقدیم می‌کنم که به توسط جناب مستطاب معالی نصاب حاجی رضا قلی خان به

ملاحظه جناب سامی برسد و موجب وجد و حال و منشط خیال گردد

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

دوستان و احباب دارالسعادة که در حق بنده صادق العقیده و ثابت الاراده سلام و
ثنای دوستانه دعا و صفای خالصانه مرا ابلاغ فرمایند و رشته مکاتبات را متصل و غیر
منفصل نخواهید کرد زیاده
شیخ الرئيس

از مجموعه تخمیسات، (گ ۸a - ۹b)

تخمیس هشت بیت از غزل بی بدل حضرت الحاج ابوالحسین میرزای قاجاری
المعروف به شیخ الرئيس

هاله گون معجری چون مه بسر می گیرد
لاله آسا بکف خویش سبو می گیرد
همچو گل در بر خود رنگی و بو می گیرد
دائم آن شوخ پری روز چه رو می گیرد
مگر از چشم بدان روی نکو می گیرد

ای تو با حسن جهانسوز نداری همتا
نیست جز شعله مهر رخ تو در دلها
هست افسانه زلف چو شبت در هر جا
ماه اگر خواست که همروی تو گیرد خود را
من گرفتم تو رضا او بچه رو می گیرد

ز آتش روی او گرم است چه خوش بزم صفا
هست در لعل لبش خاصیت آب بقا
خاکپایش که بود سرمه چشم سر ما
هر سحر که که بکویش گذرد باد صبا
نکته عاریه زان غالیه بو می گیرد

هست در اهل خرابات بسی سازی و سوز
خاصه عشق رخ چون مهر جهان سوز تموز
خواجه مردانه برو مسئله عشق آموز

آنکه در مدرسه ابریق کشیدی همه روز
دیدم امروز به میخانه سبو می‌گیرد

من که مستانه درین بزمگه نوشانوش
برکشم می ز کف مغیچه باده فروش
من از آن خالی نیم بحروش از جوش و خروش
پیر ما گفت هنیئا می بی‌غصه بنوش
لقمه وقف مخور زانکه گلو می‌گیرد

مرد عاشق که بصد سوز دل و دیده تر
سر به محراب مناجات نهاد شام و سحر
نکند در دل او جز غم دلدار اثر
به نمازی که کند شیخ ریائی چه اثر
آنکه از خون دل خلق وضو می‌گیرد

هست در کسوت درویش برهنه سر و پا
بسا هست شاهان ملک فقر و فنا
هیچ تو طعنه بر ایشان مزن از جهل و عما
مشکن از سنگ ملامت دل مردان خدا
تو مپندار که آینه رفو می‌گیرد

گفتم عالم را که صیت حسن و آن تو گرفت
همچو من خسته بیر سرو چمان تو گرفت
گفتمش زلفت رخ صدر برگ سان تو گرفت
گفتم آن خال سیه کُنج دهان تو گرفت
گفت هندو بچه [ای] سرّ مگو می‌گیرد

۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۰/۱۵ تشرین ثانی رومی ۱۹۱۱
قوزغنجق تپه - بگلربیگی یولی

پی نوشت ها

۱. حسین دانش، تعلیم لسان فارسی، استانبول، ۱۳۳۱، مطبعه عامره، قسم ثالث، ص. ۲۷۱
۲. برای کتاب نامه درباره شیخ رئیس رجوع شود به: ع. خیامپور، فرهنگ سخنوران، چاپ دوم، ج. ۱، ۱۳۶۷، ص ۲۸۶.
۳. شیخ سلیمان، ینایع الموده، استانبول، ۱۳۰۱ هـ. ق. مطبعه اختر، ۲ جلد، ۵۲۷ ص؛ استانبول، ۱۳۰۲ هـ. ق. مطبعه شرکت ایرانیه، ۲ جلد، ۵۳۷+۳ ص.
۴. رجوع شود به:
İbnülemin Mahmut kemal, Son Asir Türk Şairleri, İstanbul, 1930, s. 182-183
İbnülemin, Son Hattatlar, İstanbul, 1970, s.523-524; Şadedin Nüzhet Ergun, Türk Şairleri, cilt: II, İstanbul, 1937, s. 874-579.
۵. یوسف رضا پاشا رئیس سابق قومسیون [= کمیسیون] عموم مهاجرین.
۶. محمد جواد، بزرگ یوسف رضا پاشا.
۷. شیخ جمال الدین افغانی.
۸. فرزند کوچک شیخ رئیس
۹. جمال الدین افغانی
۱۰. شیخ سید عبدالقادر و سید محمد بهاء الدین بلخی، دو فرزند شیخ سید سلیمان.
۱۱. فرزندان برهان الدین بلخی سید یحیا [= یحیی] کمال الدین و محمد موسی و سلیمان جلال الدین.
۱۲. یوسف رضا پاشا.
۱۳. سلطان محمد شاه از حکمداران هندوستان.
۱۴. سیدیحیا کمال الدین، محمد موسی، سلیمان جلال الدین. احمد عیسی فرزند چهارم سید محمد برهان الدین پس از هفت سال از تحریر این نامه به دنیا آمده است.
۱۵. شیخ سید عبدالقادر البلخی، سیدمحمد بهاء الدین الحق.